

## جنگ قدرت‌ها برای تسلط بر ماوراء قفقاز ۱۹۲۰-۱۹۱۸

حبیب‌اله کمالی\*

استادیار دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد زنجان)

(تاریخ دریافت: ۱۳۶۶/۱۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۶۷/۱۲/۷)

### چکیده:

با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و تشکیل حکومت شوروی در روسیه، ملل ماوراء قفقاز (گرجی‌ها، آذری‌ها، ارمنه) جمهوری‌های مستقل تشکیل دادند. اما به علت رقابت قدرت‌های بزرگ در ماوراء قفقاز، به رسمیت شناخته نشدن این جمهوری‌ها در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹)، و ستیز و دشمنی میان خود این جمهوری‌ها، حکومت بالشویکی روسیه جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان را یکی پس از دیگری درهم شکست و آنها را دوباره به قلمرو روسیه ضمیمه کرد. ولی اکنون با فروپاشی اتحاد شوروی و توجهی که دول بزرگ غربی به ماوراء قفقاز و آسیای مرکزی دارند، چنین انتظار می‌رود که جمهوری‌های تازه تأسیس آذربایجان، ارمنستان و گرجستان - با درسی که از سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸ آموخته‌اند و درکی که از پیوندهای اقتصادی و ژئوپولیتیک خود یافته‌اند - به اختلافات دیرینه پایان دهند و از رقابت روسیه غرب برای حفظ استقلال خود استفاده کنند.

### واژگان کلیدی:

جنگ جهانی اول: نبرد برای تصرف باکو - جنگ جهانی اول و ماوراء قفقاز - ماوراء قفقاز و قدرت‌های بزرگ - ماوراء قفقاز

\* Email: hkamali@azu.ac.ir

## مقدمه

با فروپاشی اتحاد شوروی، از سواحل دریای سیاه تا مرز چین یک سرزمین فاصل در قلب آسیا پدید آمده است و کشورهای بی‌ثبات ماوراء قفقاز و آسیای مرکزی، که در این سرزمین فاصل واقع‌اند، در معرض رقابت شدید قدرت‌های بزرگ و متوسط و شرکت‌های چندملیتی قرار دارند. دیپلمات‌ها، مشاوران، بازرگانان، و مخصوصاً سلاطین نفت، به امید شهرت و به دست آوردن منابع و ذخایر سریع‌الحصول از جمله نفت دریای خزر، گاز ترکمنستان، نخ ازبکستان و طلای قرقیزستان، در آنجا گرد آمده‌اند.

جدا شدن ماوراء قفقاز از روسیه اهمیت ژئوپولیتیکی زیادی دارد. برای شرکت‌های غربی، ماوراء قفقاز پلی است که دریای خزر و آسیای مرکزی را به دریای آزاد پیوند می‌دهد و آن شرکت‌ها را از دو کشور ایران و روسیه بی‌نیاز می‌سازد. شرکت‌های نفتی آمریکایی مدت‌ها قبل از آنکه وزارت خارجه آمریکا سیاست منسجمی نسبت به این منطقه اتخاذ کند، به ناحیه خزر علاقمند شده بودند. دولت ایالات متحده آمریکا، در صورت تهدید شدن نفت خلیج فارس، ماوراء قفقاز را منبع دیگری برای تأمین انرژی خود می‌داند و خواستار این است که جمهوری‌های سابق شوروی (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان) را هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی از روسیه جدا کند تا تشکیل اتحادیه‌ای تحت رهبری مسکو را غیرممکن سازد «کسپر و این برگر» (Cas par Weinberger) وزیر سابق دفاع آمریکا در مقاله‌ای که در «هرالد تریبیون بین‌المللی» انتشار یافت (Zurich, 10-11 May 1997) نوشت: اگر مسکو موفق به تسلط بر بحر خزر شود این پیروزی، از توسعه ناتو برای غرب، بزرگتر است. (Cheterian, 1997, pp. 1-3) اولویت دیگر آمریکا جلوگیری از گسترش نفوذ ایران است. آمریکا تاکنون کوشیده است که این کشور را از مسیرهای احتمالی خط لوله نفت- با وجودی که کوتاهترین و امن‌ترین راه صدور نفت و گاز است- کنار بگذارد. همچنین، واشنگتن تلاش کرده «مدل ترکیه» را برای سد کردن نفوذ احتمالی ایران، به ماوراء قفقاز صادر کند (Ibid, pp.2-3).

رسانه‌های جمعی، تضاد و برخورد منافع فزاینده غرب و منافع سنتی روسیه در منطقه را «قمار بزرگ» (Great Game) می‌نامند. برای مسکو که با فشار توسعه طلبانه ناتو روبرو است، ماوراء قفقاز هم دروازه‌ای است به سوی خاورمیانه و هم سپری است علیه نفوذ غرب یا ترکیه در مرزهای جنوبی‌اش. انرژی، ستون فقرات یکپارچگی باز هم بیشتر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع است. روسیه نه تنها بزرگترین تولیدکننده نفت و گاز جهان است، بلکه صادرات نفت از قزاقستان یا ترکمنستان به اُکراین یا گرجستان، از قلمرو و آن می‌گذرد. ۹۰ درصد نفت و ۸۰ درصد گاز روسیه باید از راه کیف صادر شود. صادرات مستقیم نفت و گاز منطقه‌ی بحر

خزر به اُکراین یا سایر اعضای کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، وابستگی آنها را به مسکو کاهش خواهد داد. روسیه از بابت سرمایه‌گذاری وسیع غرب در اکتشاف و استخراج نفت دریای خزر و مرزهای جنوبی‌اش هم نگران است؛ و از آنجا که نفت استخراج شده از دریای خزر از طریق خط لوله از چچن می‌گذرد، روسیه از دسامبر ۱۹۹۴ گروزی مرکز چچن را اشغال کرده و شورش داغستانی‌ها را نیز سرکوب نموده است. رهبران روسیه تشخیص داده‌اند که با از دست دادن نفوذشان بر ماوراء قفقاز، آنها با خطر روبرو شدن با ستیز و مقاومت بیشتر در چچن و احتمالاً در سایر «جمهوری‌های خودمختار» قفقاز شمالی روبرو خواهند شد. از این‌رو، روس‌ها با اصلاحیه‌ای که در مه ۱۹۹۷ در پیمان مربوط به سلاح‌های متعارف در اروپا (The Treaty on Conventional Forces in Europe (CFE)) به‌عمل آوردند توانستند حضور نیروهای اضافی خود را در قفقاز «قانونی» کنند که نشانه این است که، دولت روسیه مصمم است در ماوراء قفقاز بماند (Ibid, pp.1-7).

اتحادیه اروپا نیز در این منطقه منفعی دارد. بین سال‌های ۹۵-۱۹۹۳، یک سوم از کمک‌های بشر دوستانه اتحادیه اروپا به جمهوری‌های ماوراء قفقاز ارسال شده اتحادیه اروپا در پروژه ماوراء قفقاز، که هدفش ایجاد ارتباط دریایی و راه‌آهن بین ساحل گرجی دریای سیاه و آسیای مرکزی است، نقش فعالی دارد. آنچه که اروپا ندارد، یک بینش منسجم سیاسی است. آلمان به گرجستان توجه دارد و فرانسه، به خاطر جامعه پر تعداد آرامنه‌اش، احساس می‌کند به ایروان نزدیک‌تر است. انگلستان به آذربایجان، که شرکت نفت بریتانیا در آنجا خیلی زیاد درگیر است، اولویت می‌دهد (Ibid, p.3).

ترکیه امیدوار است از این فرصت تاریخی (فروپاشی اتحاد شوروی) استفاده کند و سیاست «پان ترکیسم» دولت عثمانی را ادامه دهد. ایران که عمیق‌ترین پیوند تاریخی و فرهنگی را با ملل آسیای مرکزی و قفقاز دارد، گسترش نفوذ خود در این منطقه را حق تاریخی خویش تلقی می‌کند. در این میان، خود جمهوری‌های سه‌گانه ماوراء قفقاز (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان) نیز به علت اختلافات قومی و مذهبی از روابط خوبی برخوردار نیستند.

بنابراین، با شگفتی مشاهده می‌شود که منافع کشورهای ایران و ترکیه، و همچنین منافع کنونی قدرت‌های بزرگ بسیار شبیه به همان منفعی است که در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸ وجود داشت. از این‌رو، برای پی بردن به ریشه‌های اختلاف میان جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان و گرجستان، درک بهتر علل رقابت دولت‌های بزرگ اروپایی و آمریکا در این منطقه، نیز از این لحاظ که ممکن است جمهوری‌های سه‌گانه مجدداً در مدار نفوذ کامل روسیه جدید قرار گیرند، بررسی عمر کوتاه این سه جمهوری و رقابت دول بزرگ در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸ لازم و مفید به نظر می‌رسد.

### ۱- فروپاشی رژیم تزاری و سلطه ترکیه و آلمان بر ماوراء قفقاز

گرچه متجاوز از یک قرن سلطه حکومت خودکامه تزاری سرزمین قفقاز رابه یکی از ایالات روسیه تبدیل کرده و تغییرات زیادی در آن به وجود آورده بود، با وجود این بخش عمده اهالی قفقاز هیچ‌گاه با فرمانروایی روس‌ها آشتی نکردند. سنت‌های دیرینه استقلال، علائق مشترک با مشرق زمین، و تفاوت‌های مذهبی و فرهنگی با روسیه، دوست به دست هم داده قفقاز را مبدل به یک سرزمین بیگانه در داخل امپراتوری روسیه کرده بود.

از این‌رو، به محض وقوع انقلاب در روسیه (مارس ۱۹۱۷) و تشکیل حکومت موقتی در پتروگراد (سن پترزبورگ)، در سرتاسر قفقاز سویت‌ها (شوراها) و کمیته‌های انقلابی تشکیل شد و امور اداری و اجرایی به دست آنها افتاد. در تظاهرات و اجتماعات بزرگی که در روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب برپا می‌شد، گرجی‌ها، ارمنه، تاتارها (آذری‌ها)<sup>۱</sup> و سایر اقوام گوناگون ماوراء قفقاز<sup>۲</sup>، با روح‌برداری و رفاقتی که ناگهان در میانشان به جوشش درآمده بود، شرکت می‌کردند و فکر و ذکر همه «دموکراسی» بود (Kazemzadeh, 1951, pp. 31-32).

در ۲۲ مارس، حکومت موقتی روسیه کمیته ویژه‌ای را که اعضای آن همگی از نمایندگان دوما (مجلس ملی روسیه) بودند به ریاست خارلاموف (دموکرات مشروطه خواه) مأمور برقراری نظم و امنیت در ماوراء قفقاز نمود. این کمیته که «اوزاکم» نامیده می‌شد، کمیسرهایی را به جای فرمانداران مخلوع تزاری در ولایات تعیین نمود. اما چون حق لغو قوانین سابق و وضع قوانین جدید را نداشت، حل مسائل ملی و اجتماعی و ارضی به بعد از تشکیل مجلس مؤسسان موکول شد (آفاناسیان، ۱۳۷۰، صص ۲۲-۲۳).

اکثریت اعضای سویت‌ها و کمیته‌های انقلابی را اعضای «حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه» تشکیل می‌دادند که در ماوراء قفقاز تحت سلطه و کنترل مطلق جناح اقلیت حزب (منشویک‌ها) قرار داشت. جناح اکثریت حزب (بالشویک‌ها) در مارس ۱۹۱۷ بسیار ضعیف بوده در ماوراء قفقاز نیرویی قابل توجه محسوب نمی‌شد. (Kazemzadeh, pp. 36-39) احزاب و گروه‌های مخالف بالشوئیزم، حکومت موقتی روسیه را با آنکه ضعیف بود به رسمیت می‌شناختند و تنها خواست آنها این بود که در چارچوب «جمهوری فدراتیو روسیه» به گرجستان و ارمنستان و آذربایجان، «خودمختاری» داده شود. در انتخابات مجلس مؤسسان روسیه که در اکتبر ۱۹۱۷ در سراسر قفقاز برگزار شد، منشویک‌ها ۳۰ درصد، داشناک‌ها ۲۰ درصد، مساواتی‌ها ۱۹ درصد، و بالشویک‌ها ۸ درصد آراء را به دست آوردند. (آفاناسیان،

۱- قبل از مه ۱۹۱۸، واژه آذری و آذربایجان در هیچ جا به کار برده نمی‌شد.

۲- آن قسمت از قفقاز را که در جنوب سلسله جبال قفقاز قرار گرفته، غربیان و روس‌ها، ماوراء قفقاز می‌نامند.

صص ۲۵-۲۷) بنابراین، اوضاع سیاسی ماوراء قفقاز در وضعی نسبتاً مطلوب قرار داشت که ناگهان انقلابی دیگر در روسیه به وقوع پیوست.

در اکتبر ۱۹۱۷، بالشویک‌ها با یک قیام مسلح که مقدمات و نقشه آن با مهارت تمام طرح و تنظیم شده بود، حکومت موقتی روسیه را بر انداختند و ولادیمیر ایلیچ اولیانوف (معروف به لنین) اولین کابینه کمونیستی جهان را تحت عنوان «شورای کمیسرهاى خلق» تشکیل داد. حکومت بالشویکی پتروگراد در اعلامیه‌ای که در ۱۵ نوامبر به امضای رئیس شورای کمیسرهاى خلق (لنین) و کمیسر امور ملیت‌ها (استالین) درباره حقوق خلق‌ها و ملل تابع روسیه صادر کرد، اصول زیر را اساس سیاست ملی خود قرار داد:

- ۱- تساوی حقوق و حق حاکمیت خلق‌ها و ملل تابع روسیه؛
- ۲- حق خلق‌ها و ملل تابعه به داشتن خودمختاری، تا حد جدایی کامل از روسیه و تشکیل کشورهای مستقل؛

۳- الغای کلیه امتیازات ملی، ملی - مذهبی، و محدودیت‌های سابق؛

۴- رشد و تکامل آزادانه همه اقلیت‌ها و گروه‌های نژادی ساکن در قلمرو روسیه

(Kazemzadeh, p. 56).

به این ترتیب کشورهای ماوراء قفقاز در ۱۶ نوامبر می‌توانستند براساس این اعلامیه استقلال خود را اعلام کنند و ضمن صلح با ترکیه، شناسایی آن دولت و امپراتوری آلمان را به دست آورند. اما آنها از این فرصت طلایی استفاده نکردند و در کنفرانسی که در ۲۴ نوامبر در تفلیس تشکیل دادند تصمیم گرفتند که یک حکومت محلی خودمختار «که ماوراء قفقاز را تا تشکیل مجلس مؤسسان و روی کارآمدن یک حکومت دموکراتیک در روسیه از هرج و مرج مصون نگاه دارد»، تشکیل دهند. سران ماوراء قفقاز معتقد بودند که عمر حکومت بالشویکی کوتاه است و به زودی مجلس مؤسسان که «نماینده قاطبه اهالی روسیه است» به دیکتاتوری بالشویک‌ها پایان خواهد داد (Ibid, pp. 56-57). در این کنفرانس، علاوه بر نمایندگان احزاب سیاسی و سویت‌های کارگران و کشاورزان و اعضای «اوزاکم» و فرماندهان ارتش، نمایندگان هیأت‌های نظامی متفقین در قفقاز (ژنرال شور انگلیسی و کلنل شاردینی فرانسوی) و کنسول آمریکا (اسمیت) نیز شرکت داشتند (آفاناسیان، ص ۲۸؛ Kazemzadeh, pp. 57-58). براساس تصمیمی که در این کنفرانس اتخاذ شد، در ۲۸ نوامبر به جای «اوزاکم» یک حکومت محلی خودمختار که «کمیسیار مالی ماوراء قفقاز» خوانده می‌شد، با شرکت سه گرجی، سه ارمنی، سه آذربایجانی، و دو روسی تشکیل گردید (آفاناسیان، ص ۲۹). بعد از تشکیل شدن کمیساریای ماوراء قفقاز، واهب پاشا فرمانده قوای ترکیه در منطقه با ارسال نامه‌ای به کمیساریا اعلام داشت که انورپاشا وزیر جنگ عثمانی اظهار تمایل نموده که با «حکومت مستقل قفقاز» برای

عقد صلح وارد مذاکره شود. واهب پادشاه در این نامه پیشنهاد کرده بود هیأتی به پایتخت ماوراء قفقاز اعزام گردد. دو روز بعد (۱۶ ژانویه ۱۹۱۸)، واهب پاشا در نامه دیگری «حکومت ماوراء قفقاز» را به شرکت در کنفرانس صلح «برست لی توفسک» که با حضور نمایندگان حکومت بالشویکی روسیه و متحدین تشکیل یافته بود، دعوت کرد. اما از آنجا که کمیساریا معتقد بود که ماوراء قفقاز بخشی از جمهوری روسیه است و تنها بعد از کسب اجازه از مجلس مؤسسان می‌تواند مذاکرات را آغاز کند، در مذاکرات صلح شرکت نکرد (Kazemzadeh, pp. 84-85).

امید کمیساریای ماوراء قفقاز به اینکه مجلس مؤسسان روسیه وحدت و دموکراسی را برقرار خواهد کرد، به زودی به یأس مبدل شد زیرا حکومت بالشویکی روسیه، بعد از امضای قرارداد متارکه جنگ با متحدین در دسامبر ۱۹۱۷، مجلس مؤسسان روسیه را در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸ منحل کرد و کلیه اختیارات را خود در دست گرفت.

کمیساریای ماوراء قفقاز پس از آنکه برایش مسلم شد که بالشویک‌ها به هیچ عنوان حاضر به کناره‌گیری از قدرت نیستند، یک مجلس قانونگذاری با شرکت نمایندگانی که قبلاً توسط سویت‌های ملی به عضویت مجلس مؤسسان انتخاب شده بودند تشکیل داد (۱۰ فوریه ۱۹۱۸). اما در ۱۲ فوریه ۱۹۱۸ ترک‌ها با نادیده گرفتن قرار داد ترک مخاصمه‌ای که با ستاد ارتش قفقاز بسته بودند، به بهانه «دفاع از مردم مسلمان قفقاز در سرزمین‌های تخلیه شده از قشون روسیه»، از خط جبهه عبور کردند و چون کمیساریای ماوراء قفقاز قبلاً درخواست ترکیه را برای شرکت در مذاکرات صلح رد کرده بود، رئوف بیک فرمانده قشون ترکیه به چخن کلی رئیس هیأت نمایندگی ماوراء قفقاز گفت: «...حکومت ماوراء قفقاز ... باید خودش را نه یک دولت مستقل بلکه عضوی از فدراسیون روسیه تلقی کند...» (آفاناسیان، صص ۴۱-۵۱).

بدین ترتیب، مجلس قانونگذاری ماوراء قفقاز (سئیم) (Seim) که امید هرگونه مقاومت در برابر قشون ترکیه را از دست داده بود، در ۲۲ آوریل ۱۹۱۸ استقلال ماوراء قفقاز را اعلام کرد و چخن کلی رئیس حکومت جدید ماوراء قفقاز، طی تلگرافی به ژنرال واهب پاشا فرمانده قشون ترکیه، اعلام داشت که «جمهوری مستقل ماوراء قفقاز» مواد پیمان برست لی توفسک را (که به موجب آن مناطق قارص واردهان و باتوم به ترکیه واگذار شده است) می‌پذیرد - مشروط بر آنکه ترک‌ها عملیات نظامی خود را متوقف کنند (Kazemzadeh: pp. 105-108). امپراتوری عثمانی در ۲۸ آوریل «جمهوری دموکراتیک فدراتیو ماوراء قفقاز» را به رسمیت شناخت. اما به علت رویه‌ای که ترک‌ها در خلال کنفرانس باتوم در برابر هیأت اعزامی حکومت ماوراء قفقاز اتخاذ کردند، این جمهوری بیش از یک ماه دوام نیاورد.

در کنفرانس باتوم (مهر ۱۹۱۸)، ترک‌ها علاوه بر سرزمین‌هایی که در برست لی توفسک به آنها داده شده بود (یعنی قارص واردهان و باتوم) نواحی آخال کلک و آخال تسیخ رانیز مطالبه نموده و خواستار آن شدند که جمهوری فدراتیو ماوراء قفقاز با عبور نیروهای ترکیه از راه الکسار ندروپل و جلفا به خاک ایران برای جنگ با قوای بریتانیا، موافقت کند، و بدون آنکه منتظر جواب بمانند، در ۱۵ مه نقل و انتقال نیروها را آغاز کردند (Ibid, pp. 110-112). در ۲۶ مه، خلیل بیگ رئیس هیأت نمایندگی ترکیه در کنفرانس، اولتیماتومی به چخن کلی (رئیس هیأت نمایندگی جمهوری فدراتیو ماوراء قفقاز) تسلیم کرد و ضمن تأکید بر مطالبات ارضی قبلی، ناحیه نخجوان را نیز که هرگز به ترکیه تعلق نداشته، خواستار شد. این تقاضا ناشی از تمایل دولت ترکیه به نجات مسلمانان ماوراء قفقاز، مخصوصاً باکو بود که در آن تاریخ، تحت سلطه بالشویک‌ها به رهبری استپان شائومیان نمایندهٔ لنین در ماوراء قفقاز قرار داشت. علاوه بر این، خلیل بیگ به چخن کلی اظهار داشت که ترکیه برای انتقال نیروهایش، به راه‌آهن ماوراء قفقاز احتیاج دارد و ۷۲ ساعت به وی فرصت داد تا به این اولتیماتوم جواب دهد. (Ibid., p. 116)

از آنجا که آذربایجانی‌ها، برخلاف گرجی‌ها و ارمنه، حاضر به ایستادگی و مقاومت در برابر ترکیه نبودند، تسرتلی (از رهبران، منشویک‌های گرجی) در سخنانی که در آخرین نشست «سئیم» در ۲۶ مه ایراد کرد گفت: «از آنجا که مسلمانان ماوراء قفقاز از ترک‌ها استقبال کرده‌اند. فدراسیون ماوراء قفقاز دیگر نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد و زمان مناسب برای اعلام استقلال گرجستان فرارسیده است.» سپس در قطعنامه‌ای که به تصویب اکثریت منشویک-مساواتی سئیم رسید، اعلام شد: نظریه اختلافاتی که درباره مسائل جنگ و صلح میان ملل ماوراء قفقاز وجود دارد، برای آنان غیرممکن است که زیر لوای یک حکومت باقی بمانند. از این‌رو، سئیم انحلال جمهوری فدراتیو ماوراء قفقاز را رسماً اعلام می‌دارد و از قدرت کناره می‌گیرد.» (Ibid, p. 120)

دولت آلمان که به منابع طبیعی قفقاز، به ویژه نفت باکو، علاقهٔ بسیار داشت، مایل بود قشون متحد خود ترکیه را از این منطقه دورسازد و ترجیح می‌داد که این قشون با انگلیسی‌ها که در بین‌النهرین در حال پیشروی بودند، بجنگد. اما دخالت «فون لوسو» نمایندهٔ آلمان در کنفرانس باتوم به نفع هیأت نمایندگی ماوراء قفقاز، و حفظ مرزهایی که در برست لی فسک تعیین شده بود، هیچ تأثیری بر ترک‌ها نکرد (آفاناسیان، صص ۶۱-۶۲). بنابراین، هنوز چند ساعتی از انحلال سئیم نگذشته بود که نوئی ژوردانیا (Noi Jordani) (رئیس شورای ملی گرجستان) در حضور «کنت فون در شولنبرگ» نمایندهٔ سیاسی امپراتوری آلمان، استقلال گرجستان را

اعلام کرد و حکومتی به ریاست نوئی را می‌شویلی (Noi Ramishivili) و وزارت خارجه چخن کلی تشکیل گردید.

در اجرای قرارداد همکاری آلمان و گرجستان، در ۲۸ مه سربازان آلمانی در بندر پوتی پیاده شدند؛ و در خلال روزهای بعد، بندر باتوم و تفلیس پایتخت گرجستان را نیز اشغال کردند و ترکیه را، که پس از تصرف قارص و اردهان خیال تصرف باتوم را داشت، در مقابل عمل انجام شده قرار دادند (لنوسکی ۱۳۶۵، صص ۴۰-۴۱) از سوی دیگر، در ۲۷ مه فراکسیون مسلمان در سئیم تصمیم به تشکیل دولت مستقل آذربایجان گرفت و روز بعد، استقلال آذربایجان را اعلام داشت. در اعلامیه استقلال آمده بود که قلمرو آذربایجان در آینده «به اراضی واقع در جنوب و شرق قفقاز گسترش خواهد یافت.» (آفاناسیان: ص ۶۳)

ارمنستان نیز که با انحلال جمهوری فدراتیو ماوراء قفقاز به حال خود رها شده و پشتیبانی نداشت، در ۲۸ مه مجبور شد استقلال خود را اعلام کند. در اعلامیه استقلال ارمنستان آمده بود: «به علت اوضاعی که در نتیجه انحلال و از بین رفتن وحدت سیاسی ماوراء قفقاز بوجود آمده، و در نتیجه اعلام استقلال گرجستان و آذربایجان، شورای ملی ارامنه خود را قدرت فائقه واحد در ولایات ارمنی‌نشین اعلام می‌کند. (همان) در همان روز، حکومتی به ریاست خاچازنونی تشکیل شد و وزارت خارجه به خاتیسیان واگذار گردید.

در چهارم ژوئن ۱۹۱۸، دولت عثمانی با جمهوری‌های نوبنیاد (گرجستان، آذربایجان، ارمنستان) پیمان صلح امضا کرد و هرسه جمهوری را به رسمیت شناخت. پیمان صلح ترکیه با گرجستان، با آنکه برای گرجستان زیان‌آور بود، در مجموع خیلی سخت و ناگوار نبود. اما قرارداد مکملی که در همان روز به امضا رسید. نشان داد که گرجستان با چه بهای گزافی صلح را به دست آورده است. قرارداد مکمل، گرجستان را عملاً خلع سلاح می‌کرد؛ زیرا که تعداد نفرات و تجهیزات ارتش گرجستان بایستی با توافق ترک‌ها معین می‌شد (ماده ۱). علاوه بر این، گرجستان تعهد می‌نمود تمامی صاحب منصبان نظامی و غیرنظامی کشورهای را که با ترکیه در حال جنگ بودند، از خاک خود اخراج کند (ماده ۲). راه‌های آهن گرجستان که قبلاً به موجب قرارداد پوتی در اختیار آلمان‌ها قرار گرفته بود، مورد استفاده ترک‌ها نیز قرار می‌گرفت، (ماده ۳) همچنین، ترکیه این حق را برای خود محفوظ می‌داشت که اگر گرجستان قادر به حفظ نظم و قانون در امتداد خطوط راه‌آهن خود نباشد، نیروهای ترکیه حفاظت از آنها را عهده‌دار شوند (kazemzadeh: pp. 126-127).

پیمان ترکیه و ارمنستان از نظر شکلی شبیه به پیمان ترکیه و گرجستان، ولی از نظر محتوی سخت‌تر از آن بود. ارمنستان به موجب این پیمان، قارص و اردهان، منطقه بوچارلو (که مورد ادعای گرجستان نیز بود) قسمت‌هایی از منطقه اچمیادزین و شارور، و قسمت اعظم منطقه



نخجوان را از دست داد. همچنین، ارمنستان مجبور شد کنترل کامل راه آهن آلکساندروپل-جلفا را به ترک‌ها واگذار کند. خاچازنونی نخست‌وزیر و خاتیسیان وزیر خارجه و پاپا جانوف، امضاکنندگان این قرارداد از طرف ارمنستان بودند. به موجب قرارداد تکمیلی منضم به پیمان ترکیه و ارمنستان، دولت ارمنستان مکلف شد ارتش خود را به کلی مرخص کند. تعداد نیروهایی که برای حفظ نظم لازم بود، از جانب دولت عثمانی تعیین می‌شد (ماده ۱). ارمنستان همچنین مکلف شد کلیه راه‌های ارتباطی خود را برای عبور آزادانه در اختیار ارتش عثمانی قرار دهد. (آناناسیان، صص ۶۳-۶۴)

اما پیمان ترکیه و آذربایجان که توسط محمدامین رسول‌زاده، رهبر حزب مساوات آذربایجان و حاجیانسکی امضا شد صرفاً جنبه تشریفاتی داشت؛ زیرا که دو کشور از مدتی قبل عملاً با یکدیگر متحد بودند. آذربایجان با عقد این پیمان چیزی را از دست نمی‌داد بلکه امیدوار بود به کمک امپراتوری عثمانی، باکو را از چنگ بالشویک‌ها در بیاورد. آذری‌ها که برای نخستین بار این نام (آذری یا آذربایجان) را بر خود نهاده بودند، در ۱۴ ژوئن ۱۹۱۸ در گنجه (پایتخت موقت آذربایجان) مستقر شدند. (همان، ص ۶۴)

هدف دولت عثمانی از انعقاد قراردادهای فوق، علاوه بر تسلط بر ماوراء قفقاز، هموارکردن راه رسیدن قوای ترکیه به بحر خزر و آسیای مرکزی و در نهایت، به خطر افکندن موقعیت بریتانیای کبیر در هندوستان بود. ترک‌ها بی‌درنگ با کمک جمهوری آذربایجان، یک قشون دوازده هزار نفری (نیمی از سربازان ترکیه و نیمی از مسلمانان ماوراء قفقاز) تشکیل دادند و این قشون، با اسلحه و مهمات کافی، از سمت تفلیس و در امتداد راه آهن ماوراء قفقاز برای تصرف باکو حرکت نمود. (خاطرات ژنرال دنسترویل: ص ۲۴۱)

## ۲- کوشش انگلیسی‌ها برای جلوگیری از حمله احتمالی متحدین به هند

یکی از اهداف عمده امپراتوری آلمان در قرن بیستم، نفوذ در اعماق آسیا بود. سیاستمداران برلن که به اهمیت سیاسی و بازرگانی خلیج فارس واقف بودند، برای از میان بردن نفوذ بریتانیا و برقراری نفوذ آلمان، درصدد راهی بودند که آنها را از هامبورگ به خلیج فارس برساند. (سایکس، ۱۳۲۳: صص ۶۶۳-۶۶۵)

با توجه به اینکه بغداد (مرکز فرماندهی قوای بریتانیا) هشتصد مایل از باکو فاصله داشت و بیشتر این راه نیز خراب و ناهموار و از مناطق قحطی‌زده شمال ایران می‌گذشت، گشودن جبهه‌ای جدید و اعزام نیروی کافی به ماوراء قفقاز غیرممکن بود (همان، ص ۷). بنابراین، در نیمه دسامبر ۱۹۱۷ ستاد ارتش بریتانیا نقشه تشکیل ارتش‌های گرجی و ارمنی و اعزام گروهی

از افسران انگلیسی را از راه بغداد و ایران به ماوراء قفقاز، به ژنرال مارشال (فرمانده کل قوای بریتانیا در بین‌النهرین) ابلاغ کرد و بدین منظور، «میسون ژنرال دنسترویل» را در نظر گرفت. (میروشنیکف ۱۳۷۵، ص ۸۳) ژنرال دنسترویل (Dunsterille) در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۸، با یک دستر جلو دار شامل ۱۲ افسر، چهار اتومبیل سواری، و ۳۶ اتومبیل فورده باری (که حامل اثاث شخصی و اموال افراد، و ذخایر و مهمات و پول‌های مسکوک بود) از بغداد عازم ایران شد تا از راه کرمانشاهان، همدان، قزوین، و انزلی خود را به باکو و تفلیس برساند. «وظیفه میسیون اعزامی این بود که به محض ورود به محل مأموریت، فوراً از روس‌ها و گرجی‌ها و ارامنه که جزو قشون [سابق روسیه تزاری] بودند تشکیلاتی داده و فرونتی [= جبهه‌ای] در مقابل پیشرفت قوای ترک ایجاد نماید.» ولی در انزلی، کمیته انقلابی ارتش روس (جبهه قفقاز) که از بالشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی تشکیل شده بود و از دستورات حکومت شوروی پیروی کرد، از پیشروی میسیون به ماوراء قفقاز جلوگیری کرد. به این ترتیب، در ۲۰ فوریه، میسیون به همدان عقب‌نشینی کرد (خاطرات، ص ۷ و صص ۱۸-۵۴).

در مارس ۱۹۱۸، واحدهای منظم انگلیسی- هندی بریتانیا که در پی میسیون دنسترویل به شمال غربی ایران سرازیر شده بودند، به فرمان «ژنرال را برتسون» (رئیس ستاد ارتش بریتانیا) کنترل جاده قصرشیرین- کرمانشاه را به دست گرفتند و همدان کم کم به محل تمرکز «نیروی دنستر» (Dunster Force) تبدیل گردید (میروشنیکف، صص ۸۴-۸۵) تقریباً در همان زمان، میسیون ژنرال مالیسون «خراسان را اشغال کرد و مشهد را مقر ستاد فرماندهی خود قرار داد. به نوشته میروشنیکف (محقق برجسته انستیتوی آسیا، فرهنگستان علوم اتحاد شوروی سابق، و استاد دانشگاه دولتی مسکو)، «اشغال خراسان نه فقط به خاطر کنترل این ناحیه از ایران و جلوگیری از خطر افسانه‌ای تجاوز ترکیه و آلمان به هند، بلکه به منظور سازمان دادن به مداخله مسلحانه بر ضد روسیه شوروی در ماوراء قفقاز انجام گرفت (همان، ص ۸۵). اما به نوشته «ژنرال سرپرسی سایکس» (کنسول سابق بریتانیا در مشهد و فرمانده وقت نیروی موسوم به «پلیس جنوب ایران»)، هدف میسیون ژنرال مالیسون صرفاً این بود که «بالشویک‌ها را از کنترل و دست یافتن بر قسمت غربی جاده آسیای مرکزی و همچنین بندر کراسنو و دسک باز دارد.» (سایکس، ص ۷۵۸)

اخبار و گزارش‌هایی که در خلال مارس و آوریل ۱۹۱۸ از طرف نمایندگان سیاسی و نظامی انگلیس و فرانسه در تفلیس و باکو، مأموران اطلاعاتی فرستاده شده به منطقه، افسران ضد انقلابی روس که با انگلیسی‌ها همکاری داشتند، و بالاخره نمایندگان «شورای سری ارامنه» به همدان فرستاده می‌شد، بر دنستر ویل روشن نمود که نقشه حرکت به تفلیس و تشکیل یک

قشون محلی عملی نبوده حتی اگر هم به اجرا در می‌آمد، با شکست مواجه می‌شد؛ زیرا قوای دشمن، به زودی تمام ماوراء قفقاز را به تصرف خود درمی‌آورد.

بنابراین، برای جلوگیری از پیشرفت قوای دشمن به سمت باکو و دست‌یابی او به دریای خزر، ژنرال دنسترویل مجبور به طرح نقشه‌ای جدید شد. «هدف از طرح این نقشه، فقط به دست آوردن سیادت و حاکمیت بحر خزر بود و چون برای پیشرفت این نقشه اشغال حتمی بادکوبه لازم بود، مجبور بودیم هر چه زودتر برای حمایت شهر از تعرض قوای خصم شروع به اقدامات نماییم.» (خاطرات، صص ۱۹۵-۱۹۶).

در این تاریخ، دولت‌های آمریکا و انگلیس و فرانسه برای از بین بردن حکومت کمونیستی روسیه نقشه‌های وسیعی طرح می‌کردند و طبق این نقشه‌ها، «ایران می‌بایستی یکی از پایگاه‌های مهم ضد کمونیستی قرار بگیرد و دستجات مسلحی در ایران برای مبارزه با حکومت نویناد شوروی تشکیل بشود و در همان موقع بود که انگلیسی‌ها زمینه فراهم می‌کردند که ایران تحت حمایت انگلیس درآید...» (مسعود انصاری، ۱۳۵۱ - جلد دوم، ص ۶۳) بنابراین، برای آنکه میسیون بتواند در «حل و فصل کلیه مسائل مربوط به وضعیت شمال ایران» با نهایت سهولت اقدام کند، در ۲۴ مارس ۱۹۱۸ ژنرال دنسترویل قزوین را اشغال کرد و در اول ژوئن ستاد خود را از همدان به این شهر منتقل نمود. (خاطرات، صص ۱۰۳-۱۰۴ - صص ۱۹۳ و ۱۹۷)

از آنجا که حکومت صمصام‌السلطنه بختیاری، به نوشته دنسترویل، مدام در کار میسیون اختلال می‌کرد، ژنرال دنسترویل در تلگرافی که به مقامات مافوق خود مخابره کرد، پس از تشریح وضعیت عمومی در قفقاز، نوشت: «... بهتر است که ابتدا امنیت و انتظامات را در ایران برقرار کرده و جنگلی‌ها را نیز ساکت نماییم و آن وقت راه سواحل جنوبی بحر خزر برای عملیات بعد، خود به خود باز خواهد شد.» (همان، صص ۷۵-۸۹) بدین‌گونه، در توافقی که در ۲۶ مه ۱۹۱۸ میان احمدشاه قاجار و «مارلینگ» وزیر مختار بریتانیا در تهران به عمل آمد، احمدشاه موافقت نمود که در موقع مناسب، میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله را که از سرسپردگان جدی بریتانیا در ایران بود به نخست‌وزیری (ریاست وزراء) منصوب کند و مارلینگ نیز رسماً تعهد نمود «تا موقعی که شاه وثوق‌الدوله را بر سرکار نگاه دارد و صمیمانه از او حمایت کند»، ماهیانه پانزده هزار تومان به معظم له پرداخت گردد. برای خود وثوق‌الدوله هم یک مقرری ثابت ماهیانه در نظر گرفته شد. (اسناد محرمانه ۱۳۶۵، شماره ۹، ۱۰ و ۹۹) در اوایل اوت، کابینه صمصام‌السلطنه تحت فشار بریتانیا مجبور به استعفا شد و در ۷ اوت وثوق‌الدوله کابینه خود را به شاه معرفی نمود. ژنرال دنسترویل ابتدا با اعزام دسته‌هایی به بیجار و زنجان مانع از پیشروی قوای ترکیه از آذربایجان به طرف این دو شهر و برقراری ارتباط میان ترک‌ها و میرزا کوچک-خان جنگلی گردید. (خاطرات، ص ۱۶۰-۱۵۹) سپس، به کمک «کلنل بیچرا خوف» و ۱۲۰۰ نفر

افراد تحت فرماندهی وی (که به علت مخالفت با حکومت بالشویکی روسیه هنوز در ایران مانده بودند)، جنگل‌ها را در گذرگاه سوق‌الجیسی منجیل شکست داد و در ۲۷ ژوئن به انزلی رسید (همان، صص ۲۳۹-۲۲۴ - فخرانی، ۱۳۴۴، صص ۱۱۲-۱۱۶). ژنرال دسترویل در انزلی ماند و منتظر کودتای موعود سوسیالیست‌های انقلابی برای سرنگونی حکومت بالشویکی باکو و دعوت از سربازان انگلیسی جهت پیاده‌شدن در آن بندر گردید. اما کلنل بیچراخوف برای رسیدن به قفقاز چاره‌ای نداشت جز اینکه وانمود کند بالشویک شده است. حکومت بالشویک باکو بیچراخوف و افراد تحت فرماندهی او را به عنوان بخشی از ارتش سرخ باکو پذیرفت و به وی مأموریت داد که به آن قسمت از قوای سرخ که با نیروهای ترکیه مشغول جنگ بودند و تعدادشان به ۱۰/۰۰۰ نفر می‌رسید ملحق شود (Kazemzadeh, p. 133). بیچراخوف با قوای ابواب جمع‌اش، در حالی که چند افسر و یک اتومبیل زر پوش انگلیسی آنان را همراهی می‌کردند، روز اول ژوئیه روانه ماوراء قفقاز شد؛ ولی در نبردی که در شرق باکومیان قوای ترک و نیروهای سرخ روی داد، بالشویک‌ها عقب رانده شدند و زره پوش انگلیسی و خدمه آن به دست ترک‌ها افتاد، بیچراخوف سپس به نیروهای ضدانقلابی روس پیوست. (خاطرات، صص ۲۳۹-۲۴۱)

### ۳- نبرد باکو و عقب‌نشینی دسترویل به انزلی

در پایان مه ۱۹۱۸، باکو یک جزیره بالشویکی در دریایی ضد بالشویک بود. نیروهای ترکیه این شهر را محاصره کرده و بسیاری از مردم پیش‌بینی می‌کردند که قوای انگلیس برای جلوگیری از پیشروی متحدین (از راه ماوراء خزر و خراسان) به هند، وارد ماوراء قفقاز شوند. در این تاریخ، اهالی باکو به چهار دسته تقسیم شده بودند: بزرگ‌ترین دسته یعنی آذربایجانیهاف حاضر به دفاع از شهر نبودند؛ زیرا برادران آذربایجانی آنها در سایر نقاط، با ترک‌ها همکاری می‌کردند و تحت لوای ترکیه به حومه باکو رسیده بودند. دومین دسته، ارامنه بودند که به هر قیمت که شده مصمم به دفاع از شهر بودند؛ زیرا ذاتاً از ترک‌ها و آذربایجانی‌ها می‌ترسیدند. سومین دسته، روس‌های غیربالشویک بودند. این عده شامل سلطنت‌طلب‌ها، منشویک‌ها، کادتها، و جناح‌راست سوسیالیست‌های انقلابی بودند. همه آنها از ترک‌ها می‌ترسیدند و نسبت به متفقین احساس تمایل و همفکری داشته مسائل و مشکلات ماوراء قفقاز را از دیدی اروپایی مورد قضاوت و ارزیابی قرار می‌دادند. آخرین و کوچک‌ترین دسته، بالشویک‌ها بودند. آنها می‌خواستند تا آنجا که ممکن است، آن بندر را در مقابل ترک‌ها حفظ کنند تا نفت لازم را برای حکومت شوروی تامین کنند؛ اما حاضر به قبول کمک انگلیسی‌ها نبودند. آنها می‌گفتند که اگر قرار است باکو سقوط کند، به دست ترک‌ها بیفتد بهتر است تا

انگلیسی‌ها؛ زیرا در آینده پس گرفتن آن از ترک‌ها آسان‌تر خواهد بود. در این شرایط، آرامنه و سوسیالیست‌های انقلابی (جناح راست) با ژنرال دنسترویل در انزلی ارتباط برقرار کرده وی را تشویق به قشون‌کشی به باکو نمودند. (Kazemzadeh: pp.128-132)

با نزدیک شدن ترک‌ها به باکو، نه تنها کنترل شهر بلکه کنترل شورای باکو هم از دست شائومیان رهبر حکومت بالشویکی باکو خارج شد. از آنجا که لنین نتوانسته بود راجع به اعزام قوای کمکی اطمینان قطعی بدهد، و اکثریت اعضای شورا به طرفداری از اتحاد با انگلیسی‌ها پرداخته بودند، شائومیان شورای باکو و شورای کمیسرهای خلق (هیأت دولت باکو) را منحل و در ۳۱ ژوئیه به اتفاق تمامی اعضای شورای کمیسرهای خلق، باکو را به مقصد آستراخان ترک کردند. به محض خروج آنان از شهر، غیربالشویک‌ها حکومتی تحت عنوان «دیکتاتوری خزر مرکزی» (The Centro-Caspian Dictatorship) تشکیل دادند و کشتی حامل کمیسرها را که سه یا چهار مایل بیشتر از ساحل دور نشده بود، توقیف و سرنشینان آن را زندانی نمودند. مهمترین اقدام حکومت جدید، دعوت از انگلیسی‌ها برای دفاع از باکو بود. (Ibid, pp. 137-139)

ژنرال دنسترویل ابتدا اعضای کمیته انقلابی ارتش در انزلی (چلیابین، لازارف، بوبوخ) را به اتهام «داشتن رابطه با جنگلی‌ها» با حيله دستگیر کرد و تحت‌الحفظ به قزوین فرستاد. (خاطرات، صص ۳۰۸-۲۵۹) آنگاه با استفاده از ضربات سختی که در اواخر ژوئیه به قوای جنگل وارد ساخته بود، جنگلی‌ها را وادار به عقد صلح نمود (سایکس، صص ۷۵۵-۷۵۴). در همان ایام و مقارن با روی کار آمدن حکومت وثوق الدوله (اوپل اوت ۱۹۱۸)، نیروی دستر با ورود دریادار «ناریس» و همراهان وی (که به منظور تجهیز بحریه تجاری و استقرار سیادت و حاکمیت بریتانیا در دریای خزر به انزلی آمده بودند) تقویت شد. در همان ماه، ستاد ژنرال مالیسن از مشهد به عشق‌آباد منتقل شد و ستاد دنسترویل از قزوین به انزلی تغییر یافت. (همان، صص ۲۵۷-۲۵۶)

با توجه به این مقدمات، ژنرال دنسترویل در ۱۷ اوت وارد باکو شد. وضعیت باکو از همان آغاز یأس‌آور به نظر می‌رسید و معلوم بود که می‌بایست تنها به پدافند منفی اکتفا شود و این رویه نیز به شکست قطعی و تسلیم شهر منجر می‌گردید. دنسترویل پس از چند درگیری با نیروهای ترک، دریافت که حفظ شهر در برابر عزم راسخ ترک‌ها غیرممکن است. بنابراین، در ۱۴ سپتامبر که ترک‌ها حمله عمومی خود را آغاز کردند، برای آنکه با انتقام متحدان روسی و ارمنی خود روبه‌رو نشود، شب هنگام، تمام سربازان انگلیسی و اسلحه و مهمات موجود را به کشتی‌هایی که از قبل آماده کرده بود منتقل نمود و باکو را به مقصد انزلی ترک کرد. (همان، صص ۴۱۲ و ۴۲۸-۴۲۷)

در ۱۵ سپتامبر، سربازان جمهوری آذربایجان به شهر یورش بردند؛ ولی سربازان ترکیه تا سه روز در بیرون شهر ماندند تا آذربایجانی‌ها فرصت انتقام از ارامنه را داشته باشند. طبق آماری که بعدها از طرف «شورای ملی ارامنه» منتشر شد، حدود ۸۹۸۸ نفر ارمنی (اعم از مرد وزن و کودک) در باکو به دست ترک‌ها قتل عام شدند (Kazemzadeh, pp. 143-144) و در ۱۷ سپتامبر، حکومت آذربایجان از گنجه به باکو منتقل شد.

#### ۴-پایان جنگ بین‌الملل و اشغال ماوراء قفقاز توسط قوای بریتانیا

با خاتمه جنگ بین‌الملل و خروج نیروهای ترکیه و آلمان از ماوراء قفقاز، آن تهدیدی که از ناحیه متحدین متوجه هندوستان و خلیج فارس شده بود از میان رفت. اما تبلیغات کمونیستی که از مسکو و تاشکند صادر می‌شد، چنان آشکارا و خصمانه علیه امپراتوری بریتانیا هدایت می‌گردید که ادامه علمیات در ماوراء خزر و قفقاز «هم منطقی به نظر می‌رسید و هم لازم» (لنزوسکی، ص ۸۶). بنابراین، برای ایجاد زنجیره‌ای از کشورهای حایل که روسیه را از هند جدا کنند، در دسامبر ۱۹۱۸ در لندن صحبت از این بود که از [آسیای مرکزی]، قفقاز، ایران، عراق و فلسطین، یک امپراتوری، «هندثانوی» به وجود بیاورند (پیرن، ۱۳۶۴، جلد اول، ص ۲۲).

بنابراین، در اجرای قرارداد ترک مخاصمه «مود روس» که در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ میان نماینده دولت عثمانی و فرمانده ناوگان بریتانیا در دریای اژه به امضاء رسید و در آن اشغال باکو و باتوم پیش‌بینی شده بود، نیروهای انگلیسی به نمایندگانی از طرف متفقین در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۸ باکو و میدان‌های نفتی آن را اشغال کردند و تا اواخر دسامبر در تفلیس و باتوم (که لوله‌های نفت و راه‌آهن ماوراء قفقاز به آن منتهی می‌شد) و دیگر نقاط ماوراء قفقاز مستقر گردیدند (Kazemzadeh; pp. 163-173). در هنگام حرکت ناوگان حامل نیروهای انگلیسی از انزلی به باکو، پرچم‌های بریتانیا، فرانسه، ایالات متحده آمریکا و روسیه تزاری بر فراز کشتی «پرزیدنت گروگر» (کشتی فرماندهی) در اهتزاز بود (میروشنیف، ص ۱۰۳).

«ژنرال تامسون» فرمانده قوای متفقین در شمال ایران و ماوراء قفقاز، به محض ورود به باکو در بامداد ۱۷ نوامبر، اعلامیه‌ای خطاب به اهالی شهر صادر نمود. در این اعلامیه، کلمه «آذربایجان» حذف و با قفقاز به عنوان «بخشی از روسیه» رفتار شده بود. ژنرال تامسون به حکومت آذربایجان رسماً اعلام نمود که «... آذربایجان به رسمیت شناخته نمی‌شود، اما نمایندگان انگلستان و فرانسه و آمریکا با حکومت «دو فاکتوی» آن رابطه برقرار خواهند نمود (kazemzadeh, pp. 163-165). ژنرال تامسون در اعلامیه دیگری که برای نخست‌وزیر گرجستان (ژوردانیا) فرستاد نوشت که «دول متفق هیچ‌گونه تشکیلات مستقلی را در قلمرو روسیه به رسمیت نخواهند شناخت» و برنامه متفقین را درباره قفقاز چنین تشریح نمود:

«بازگرداندن نیابت سلطنت به قفقاز؛ آزاد کردن قفقاز از دست آلمان‌ها و بالشویک‌ها!...» (Ibid, pp. 169-170)

در خلال این احوال، حکومت شوروی از تسلیم آلمان و ترکیه در برابر متفقین استفاده کرده عهدنامه برست لی توفسک را باطل و بی‌اعتبار اعلام کرد. این بدان معنا بود که گرجستان و ارمنستان می‌توانند ادعای مالکیت بر قارص واردهان و باتوم را از سر بگیرند. معنی دیگر رد معاهده برست لی توفسک، پس گرفتن شناسایی گرجستان بود که در پیمان مکمل این عهدنامه (مورخ ۲۷ اوت ۱۹۱۸) تصریح شده بود. (kazemzadeh, p. 161)

### ۵- ماوراء قفقاز و کنفرانس صلح پاریس

با پیروزی متفقین و تشکیل کنفرانس صلح، جمهوری‌های گرجستان و ارمنستان و آذربایجان، علی‌رغم روبرو بودن با مشکلات بزرگ داخلی و خارجی، خود را در آستان دورانی تازه از آزادی و امید می‌دیدند. هر سه کشور که از قید تسلط ترک‌ها و از زیر بار حکومت مشکوک آلمان‌ها رهایی یافته بودند، قوانین اساسی خود را (با استفاده از الگوهای غربی) تدوین و برای بسط دموکراسی، مجدداً به کار پرداختند. در هر سه جمهوری پارلمان‌هایی براساس حق انتخاب برای زن و مرد- بدون تبعیض ملی و مذهبی- تشکیل شد و حکومت‌هایی که بر اکثریت پارلمانی متکی بودند، روی کار آمدند. در گرجستان سوسیال دموکرات‌ها (منشویک‌ها)، در ارمنستان داشناک‌ها، و در آذربایجان مساوات‌ها حکومت را در دست گرفتند (لنزوسکی، صص ۵۴-۵۲).

در این هنگام، ملل ماوراء قفقاز جفا بر این باور بودند که کنفرانس صلح پاریس تمام مسائل و مشکلات آنان را حل نموده صلحی پایدار، که تضمین‌کننده موجودیت مستقل‌شان باشد، برقرار خواهد ساخت؛ و آرامنه، بیش از گرجی‌ها و آذری‌ها، به «عدالت و دادگستری» متفقین ایمان داشتند.

از این رو، حکومت‌های جدید، ماوراء قفقاز که نخستین و مهمترین وظیفه خود را به دست آوردن شناسایی کشورهای متبوع خود می‌دانستند، هر یک هیأتی را روانه کنفرانس صلح کردند.

جمهوری‌های سه گانه ماوراء قفقاز برای جلب حمایت دول متفق و تحصیل شناسایی رسمی استقلال خویش، حاضر به هر نوع فداکاری بودند. از جمله، گرجستان تصمیم گرفته بود ۴۰ درصد امتیاز منابع اقتصادی خود را به بریتانیای کبیر، ۲۰ درصد آن را به ایتالیا، و ۴۰ درصد دیگر را به سایر دول متفق یا بی‌طرف، واگذار کند. گرجی‌ها با اعزام هیأتی به ریاست معاون وزارت خارجه گرجستان به رم، به دولت ایتالیا پیشنهاد کردند که حاضرند امتیاز

بهره‌برداری از جنگل‌های «سوانه‌تیا» (Savnetia) و ناحیه «بورجم» (Borjom)، معاون ذغال سنگ «تزوآرچلی» (Tzvarcheli) (در نزدیکی بندرپوتی)، و تمام نیرویی را که از آب‌های گرجستان به دست خواهد آمد، به آن دولت واگذار کنند - مشروط بر آنکه ایتالیا استقلال گرجستان را به رسمیت بشناسد (Documents: vol. III, No. 229). کاردار سفارت بریتانیا در رم (مستر کنارد) در گزارشی که راجع به اهداف هیأت گرجی به لندن مخابره کرد، نوشت: «گرجستان می‌تواند در تأمین ذغال سنگ، آهن، مس، منگنز، الوار، تنباکو، هیزم، و نفت به ایتالیا کمک کند.» (Ibid, note 2)

حکومت آذربایجان نیز در قبال «حمایت موثر» ایتالیا از شناسایی رسمی استقلال آذربایجان در کنفرانس صلح، به آن دولت اعلام کرد که آماده است امتیاز خط آهن آلیات- جلفا را به ایتالیا واگذار کند (Documents: vol. III, No. 474). همچنین، وزیر خارجه آذربایجان به انگلیسی‌ها جداً اظهار تمایل نمود که در همه زمین‌ها از وجود کارشناسان انگلیسی استفاده شود (Documents: vol. III, No. 453).

ارمنستان که کشوری فقیر و جنگ‌زده و فاقد منابع اقتصادی بود، در قبال خدماتی که در خلال جنگ به متفقین کرده بود، از دولت بریتانیا تقاضا داشت که با ارسال اسلحه و مهمات و تجهیزات نظامی به ارمنستان کمک کند؛ و به شدت اظهار علاقه می‌کرد که نیروهای خود را تحت فرماندهی و تعلیمات افسران انگلیسی یا سایر دول متفق قرار دهد. (Documents: vol. III, No. 429)

جمهوری ارمنستان خواستار آن بود که دولت انگلستان استقلال ارمنستان را به رسمیت بشناسد و در قبال تهاجم «ژنرال دنیکین» (از فرماندهان ضد انقلابی روسیه) به ارمنستان، از آن کشور دفاع کند. رئیس جمهور ارمنستان (خاتیسیان) حتی مایل بود که قیمومت ارمنستان به انگلستان واگذار شود و اگر این امر ممکن نشد، مشترکاً به بریتانیا و آمریکا، و اگر آن هم مقدور نشد، فقط به آمریکا محول گردد (Documents: vol. III, No. 482).

اما متفقین، قفقاز را بخشی از امپراتوری روسیه می‌دانستند و قصدشان کمک به متحدشان روسیه بود. (Documents: vol. III, No. 223).

دولت انگلستان در اوت ۱۹۱۹ ناوگان بحر خزر را به ژنرال دنیکین واگذار کرد و نیروهای خود را از ماوراء قفقاز بیرون برد. تنها دو گردان سرباز انگلیسی برای حفاظت از منافع بریتانیا، در باتوم باقی ماندند (Documents: vol. III, No. 223).



### ۶- شکست ژنرال‌های تزاری و شناسایی جمهوری‌های ماوراء قفقاز

در پائیز ۱۹۱۹ اوضاع در جبهه‌های نبرد به نفع بالشویک‌ها و به ضرر نیروهای ضد انقلاب رو به تغییر نهاد و در اواخر آن سال، ارتش سرخ موفق شد گلچاک و یودنیچ را شکست دهد و با وارد کردن ضرباتی سخت بر قوای دنیکین، وی را مجبور به عقب‌نشینی به سمت «رستوف» کند. (kazemzadeh: p. 278) در این ضمن، در ۵ دسامبر ۱۹۱۹، «هفتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه» به اتفاق آراء یک «قطعنامه صلح» تصویب کرد.

اما این قطعنامه صلح، از سوی متفقین بی‌جواب ماند و آنها همچنان به کمک خود به نیروهای ضد بالشویک ادامه دادند. (Documents: vol... III, No. 620 and No. 629)

در پی اصرار مداوم حکومت‌های گرجستان و آذربایجان و ارمنستان دایر به شناسایی رسمی استقلال این کشورها از سوی متفقین؛ اظهار نگرانی شدید مقامات این سه کشور از حمله ارتش سرخ به ماوراء قفقاز؛ و تلگراف‌های پی در پی کمیسر عالی بریتانیا در تأیید این خواست‌ها و نگرانی‌ها؛ همچنین، در پی تلگراف مورخ ۶ ژانویه ۱۹۲۰ سرپرسی کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران (که در آن به ترس و نگرانی شدید اولیای امور تهران و مسئولان ایالات شمالی ایران، در نتیجه افتادن بندر مهم «کراسنودسک» در شرق دریای خزر به دست ارتش سرخ، اشاره شده بود (Documents: vol. III, No. 635) شورای عالی متفقین در جلسه مورخ ۱۰ ژانویه ۱۹۲۰ خود با پیشنهاد لرد کرزن دایر به شناسایی «دو فاکتو» حکومت‌های گرجستان و آذربایجان موافقت کرد. لرد کرزن در همان روز این تصمیم شورا را به «لرد هاردینگ» (معاون ثابت وزارت خارجه انگلیس) مخابره کرد و از وی خواست این موضوع را بلادرنگ به حکومت‌های زیربیط (گرجستان و آذربایجان) ابلاغ کند. لرد کرزن در این تلگراف افزود: «ارمنستان را از این جهت پیشنهاد نکردم که تعیین تکلیف آن کشور منوط به انعقاد عهدنامه صلح با ترکیه است» (Documents: vol. III, No. 635) ، در جلسه مورخ ۱۹ ژانویه ۱۹۲۰ شورای عالی متفقین ارمنستان هم به صورت «دوفاکتو» به رسمیت شناخته شد و اصل ارسال اسلحه و مهمات و، در صورت امکان، آذوقه، مورد تصویب شورای عالی متفقین قرار گرفت و از مارشال فوش و فیلد مارشال ویلسن خواسته شد که میزان و چگونگی و نحوه ارسال آنها را به قفقاز، مورد بررسی قرار دهند (Documents: 1948: vol. II, No. 77) . اما همچنان که لردها ردینگ معاون وزارت خارجه انگلیس پیش‌بینی کرده بود، متفقین به وعده‌های خود (دایر به ارسال اسلحه و مهمات و آذوقه) عمل نکردند. (Documents: vol. III, No. 645)

### ۷-تشکیل حکومت شوروی در آذربایجان

پس از شکست نهایی ارتش داوطلب ژنرال دنیکین و عقب‌نشینی آنها به شبه جزیره کریمه، «ژنرال کیز» کمیسر عالی بریتانیا در روسیه جنوبی قویاً از ژنرال دنیکین خواست که مخاصمات را متوقف و میانجیگری بریتانیا را در مذاکرات صلح باحکومت شوروی بپذیرد. ژنرال دنیکین که حاضر به ترک مخاصمات و صلح با حکومت شوروی نبود، ناچار از سمت فرماندهی استعفا داد و به همراه عده‌ای از افسران و افراد تحت فرماندهی خود به قفقاز شمالی پناه آورد.

در این هنگام حکومت‌های گرجستان و آذربایجان به سیاست متفقین نسبت به شوروی مشکوک گردیده و افکار عمومی این دو کشور از این می‌ترسید که «تأخیر در فرستادن کمک‌های موعود، ناشی از تغییر سیاست بریتانیا باشد». بنابراین، مقامات آذربایجان و گرجستان به شدت خواستار این بودند که دولت انگلیس صریحاً اعلام کند که «آیا با بالشویک‌ها سازش کرده و خیال دارد دست آنها را در ماوراء قفقاز باز بگذارد، یا که اصلاً سازشی در کار نیست.» (Documents: vol. xII, No. 523) در واقع، سیاست دولت انگلستان این نبود که از پیشروی بالشویک‌ها به داخل ماوراء قفقاز «با زور اسلحه» جلوگیری کند (Documents: vol. xII, No. 529).

با توجه به پیشروی سربازان بالشویک به طرف باتوم (از ساحل دریای سیاه) و تمرکز ارتش سرخ در دربند (مجاور مرز شمالی آذربایجان) مسترواردراپ و همکاران فرانسوی و ایتالیایی‌اش در ۱۱ آوریل ۱۹۲۰ کنفرانسی با شرکت نمایندگان سه جمهوری آذربایجان به ارمنستان و گرجستان تشکیل دادند تا جمهوری‌های مذکور را به عقد یک قرارداد و حل و فصل کلیه اختلافاتشان، از جمله اختلافات ارضی، وادار نمایند. (Documents: vol. XII, Nos. 530,531,539,541 and 542)

از سوی دیگر، پیرو موافقت لرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا با صلح کردن جمهوری‌های ماوراء قفقاز با شوروی، وزیر خارجه آذربایجان خواستار افتتاح باب مذاکرات به منظور برقراری «روابط حُسن همجواری» بین مردم روسیه و آذربایجان شد؛ ولی چیچرین کمیسر خارجه شوروی، نه به این درخواست و نه به درخواست دیگر وزیرخارجه آذربایجان (که «علل تمرکز نیروهای نظامی حکومت شوروی در منطقه دربند را جویا شده» بود)، پاسخی نداد (Kazemzadeh: 281-283). در خلال این احوال، میان بالشویک‌های باکو و شورای نظامی انقلابی ارتش یازدهم شوروی چنین توافق شد که تشکیلات بالشویک باکو شورشی برپا نماید و ۲۴ ساعت بعد، ارتش سرخ وارد خاک آذربایجان گردد. در ظهر ۲۷ آوریل، کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان و «دفتر باکوی کمیته منطقه‌ای قفقاز حزب کمونیست سراسر روسیه»، اولتیماتومی به رئیس پارلمان آذربایجان تسلیم و خواستار واگذاری قدرت به

کمونیست‌ها شدند. به حکومت آذربایجان ۱۲ ساعت فرصت داده شد تا در این باره تصمیم بگیرد (Ibid, p. 283). لحظه‌ای قبل از دریافت این اولتیماتوم، حکومت آذربایجان به افسر سیاسی بریتانیا در باکو اطلاع داده بود که ۶۰۰۰ سرباز بالشویک به خاک آذربایجان رخنه کرده و به حوالی خاچماس رسیده‌اند. (Documents: vol. XII, No. 548)

به این ترتیب، حکومت آذربایجان به محض دریافت اولتیماتوم شوروی در غروب ۲۷ آوریل، از کار کناره‌گیری کرد. «در جلسه‌ای که همان شب با شرکت رهبران احزاب آذربایجان تشکیل شد، موافقت گردید که اختیارات اجرایی به نریمانوف (متولد باکو و کمیسر شوروی برای امور مشرق زمین) واگذار شود و او مبادرت به تشکیل یک شورای اجرایی برای اداره امور کشور نماید.» (Kazemzadeh, p. 284) در تلگرافی که روز ۲۸ آوریل، از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان به ریاست شورای کمیسرها (لنین) مخابره شد، این کمیته به حکومت جمهوری شوروی پیشنهاد نمود که «به منظور مبارزه مشترک علیه امپریالیسم جهانی» با جمهوری شوروی آذربایجان اتحادی برادرانه برقرار کند و با اعزام واحدهای ارتش سرخ به آذربایجان، بی‌درنگ به کمک آنها بشتابد. (Ibid)

در عمل نیازی به فرستادن این پیام نبود زیرا که ارتش سرخ پیشاپیش وارد خاک آذربایجان شده بود. تنها هدف از ارسال این پیام این بود که به جهانیان نشان دهند که سرنگونی حکومت آذربایجان کار بالشویک‌های محلی بوده، نه روسیه. اندکی بعد، یک پیمان اتحاد نظامی و اقتصادی بین روسیه و آذربایجان شوروی به امضاء رسید. به موجب این پیمان، نیروهای مسلح و تشکیلات اقتصادی، تجارت خارجی، پست و تلگراف، حمل‌ونقل، و مالیه دو کشور یکی شدند و بدین ترتیب، آذربایجان دوباره به روسیه ضمیمه شد (Ibid, p. 285).

#### ۸- استقرار رژیم شوروی در ارمنستان

مادام که نتیجه جنگ با لهستانی‌ها و نتیجه حمله «ژنرال و رانگل (جانشین ژنرال دنیکن) به شوروی معلوم نشده بود، منافع بالشویک‌ها اقتضا می‌کرد که با همسایگان آذربایجان شوروی، یعنی گرجستان و ارمنستان، مدارا کنند تا بهانه دخالت نظامی به دست متفقین ندهند. حکومت شوروی ضمن سرکوب قیام تاتارها (آذری‌ها) در گنجه و سایر نقاط آذربایجان (که به قتل عام ۱۵۰۰۰ نفر، به انضمام زنان و کودکان منجر شد)، (Documents: vol. XII, No. 574) در ۷ مه یک پیمان صلح با گرجستان منعقد کرد و استقلال آن سرزمین را به رسمیت شناخت، و تعهد نمود که از هرگونه مداخله در امور داخلی گرجستان خودداری کند. (Kazemzadeh, pp. 296-300) همچنین، شوروی‌ها آمادگی خود را برای برقراری روابط عادی با ارمنستان اعلام داشتند (Documents: Vol. XII, No. 562).

امضای «پیمان سور» در ۱۰ اوت و پیروزی لهستانی‌ها با کمک «ژنرال ویگان» فرانسوی بر قوای بالشویک در ۱۵ اوت، موجب نزدیکی بیشتر روسیه و ترکیه و عقد یک موافقت‌نامه اصولی بین دو کشور در ۲۴ اوت گردید. (آفاناسیان، ص ۱۳۸)

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۰، مصطفی کمال با استفاده از روابط خیلی نزدیک و دوستانه‌ای که با شوروی‌ها پیدا کرده بود، و بعد از اطمینان از بی‌طرفی گرجی‌ها، به ارمنستان حمله برد. (Kazemzadeh, pp. 287-288)

روسها نیز در ۸ اکتبر پیشروی خود را به سمت نوو بایزید آغاز کردند. (Documents: vol.xII, No. 605) در همان روز، حزب کمونیست ارمنستان که حکومت داشناک را مسئول شکست نیروهای ارمنی از ترکیه و اوضاع فاجعه آمیز ارمنستان می‌دانست، در پیامی خطاب به کارگران و کشاورزان، از آنان خواست که «زیر پرچم آن حزب گرد آیند تا با کمک پرولتاریای روسیه، خود را از یوغ داشناک‌ها، این عاملان امپریالیزم بین‌المللی، نجات دهند و پرچم کمونیسم را در ارمنستان برافرازند.» (آفاناسیان، ص ۱۶۶)

دولت ارمنستان که از دوطرف مورد تهاجم بالشویک‌ها و ترک‌ها قرار گرفته بود، به ناچار در ۷ نوامبر با عقد قرارداد با ترکیه جنگ را به پایان رساند (Documents: vol.xII, No.616).

شکست ارامنه و تهدید رخنه ترک‌ها به ماوراء قفقاز با کمک متفقین، مسکو را وادار به اخذ تصمیمات قاطع نمود، که مهمترین آنها، «وارد کردن ارتش سرخ به ارمنستان به منظور متوقف ساختن پیشروی ترک‌ها» بود. بنابراین در ۲۹ نوامبر، «رووکم» (کمیته انقلابی)، که یک روز قبل از بالشویک‌های ارمنی مقیم باکو تشکیل شده بود، به دعوت «توده‌های زحمت‌کش ارمنی» وارد کار و انسرای (ایجوان) گردید. به دنبال آن واحدهای ارتش سرخ وارد خاک ارمنستان شدند. همان روز، «رووکم» بیانیه‌ای صادر و به نام «توده‌های زحمت‌کش ارمنی» جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان را اعلام کرد. (آفاناسیان، صص ۱۷۹-۱۷۸)

### ۹-تشکیل حکومت شوروی در گرجستان

به دنبال تشکیل حکومت کمونیستی در ارمنستان، گگچکوری وزیر خارجه گرجستان برای درخواست کمک از متفقین به لندن رفت و در ۱۰ دسامبر ۱۹۲۰، بالوید جورج نخست‌وزیر انگلستان ملاقات و مذاکره نمود. (Documents: vol.xII, No. 641)

در این ضمن، حکومت گرجستان می‌کوشید که با درآمدن به عضویت جامعه ملل، استقلال و تمامیت ارضی خود را تضمین کند؛ زیرا طبق ماده ۱۰ اساسنامه جامعه ملل، تمام اعضای جامعه، به هیات اتفاق، این تعهد را پذیرفته بودند که «از استقلال و تمامیت ارضی هر یک از کشورهای عضو در مقابل تهاجم خارجی دفاع و از آن حراست کنند.» بنابراین، در اول سپتامبر

۱۹۲۰ چخنیدزه از شورای جامعه ملل درخواست کرد که گرجستان را به عضویت جامعه ملل بپذیرد؛ ما این درخواست به علت مخالفت لرد کرزن، به نتیجه نرسید. (Documents: vol. xII, No. 608) کمیسیون ویژه جامعه ملل در نوامبر ۱۹۲۰، پس از مطالعه درخواست عضویت گرجستان، گزارش داد که «هنوز زمان پذیرش گرجستان به عضویت جامعه ملل فرا نرسیده است» (Kzemzadeh, p. 275).

در اوایل ژانویه ۱۹۲۱، حکومت گرجستان اطلاعاتی دریافت نمود دایر بر اینکه ارتش سرخ در حال تمرکز قوای خود در ناحیه «زاکاتالی» (نزدیک مرز گرجستان) است و بدین ترتیب، موادی از پیمان صلح روسیه و گرجستان را نقض نموده است. بنابراین، گرجستان برای مقابله با حمله احتمالی بالشویک‌ها به گرجستان تصمیم به بسیج همگانی گرفت و از کمیسر عالی بریتانیا در تفلیس (استوکس) درخواست کمک فوری به شکل اسلحه و مهمات را نمود. (Documents, Vol.xII, Nos: 649 and 650) در نتیجه، در ۲۷ ژانویه کنفرانس متفقین در پاریس به گرجستان شناسایی «دوژوره» اعطا کرد (Documents, Vol. xII, No.652). صلح با لهستان و شکست ژنرال و رانگل آخرین فرمانده تزاری، دست شوروی‌ها را در ماوراء قفقاز بازگذاشت. تروتسکی کمیسر جنگ شوروی در ۲۰ ژانویه ۱۹۲۱ در جلسه‌ای که با شرکت فرماندهان نظامی شوروی در مسکو تشکیل شده بود، به این فرماندهان گفت:

پیروزی ما نزدیک است و ارتش ما در دروازه‌های شرق قرار دادند. تنها گرجستان در سر راه ماست و ما برای اشغال آن با هیچ مانعی مواجه نیستیم... هدف ما تشکیل یک کشور جهانی بالشویک است که از مسکو هدایت گردد (Documents, Vol.xII, No. 839).

به این ترتیب، در ۱۱ فوریه در «لوری» و «شولاوری» شورش‌هایی به وقوع پیوست که در هر دو مورد، شورشیان، ارمنی یا روسی بودند. در ۱۶ فوریه در شولاوری یک کمیته انقلابی تشکیل شد و این کمیته (همانند کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان در آوریل و کمیته انقلابی ارمنستان در نوامبر) اعلام رژیم شوروی نمود و از حکومت روسیه تقاضای کمک کرد (Kazemzadeh, pp. 318-319). کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی تصمیم گرفت که فوراً ارتش یازدهم بالشویک را تحت فرماندهی «ارجونیکیدزه» و «کیروف» به کمک «خلق گرجستان» بفرستد. در ۱۶ فوریه، گرجستان از سمت آذربایجان نیز مورد حمله قرار گرفت؛ و اگر تا آن روز عده‌ای از مردم هنوز بر این خیال واهی بودند که واقعه بورچالو (لوری و شولاوری) صرفاً شورشی بیش نیست، حمله بالشویک‌ها از طرف آذربایجان، حقیقت را بر همگان روشن ساخت (Ibid, p. 319).

بدین ترتیب، در ۲۵ فوریه مقاومت گرجی‌ها درهم شکست و تفلیس به تصرف نیروهای بالشویک درآمد (Documents, Vol.xII, No. 654). بلافاصله، این خبر از سوی ارجونیکیدزه به مسکو مخابره شد: «پرچم سرخ رژیم شوروی در تفلیس در اهتزاز است. پاینده با گرجستان شوروی (Kazemzadeh, p. 322).

### نتیجه

پس از انقلاب بالشویکی در اکتبر ۱۹۱۷، در ماوراء قفقاز یک حکومت محلی خودمختار به نام «کمیساریای ماوراء قفقاز» تشکیل شد که در ۲۲ آوریل ۱۹۱۸، از روسیه شوروی مستقل و به «جمهوری فدرایتو دموکراتیک ماوراء قفقاز»، یا فدراسیون ماوراء قفقاز، تغییر نام داد. ولی به علت رویه خصمانه‌ای که دولت امپراتوری عثمانی در قبال این جمهوری نوپیدا اتخاذ کرد. و به سبب گرایش تاتارها (آذری‌ها) به ترکیه، حدود یک ماه بعد این فدراسیون تجزیه شد و در ۲۸ مه ۱۹۱۸ از بطن آن سه کشور مستقل (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان) پدید آمد. اما این بار هم رقابت بین متحدین (آلمان و ترکیه) و بریتانیای کبیر (به نمایندگی از سوی متفقین) از یک طرف و کارشکنی حکومت بالشویکی روسیه و ژنرال‌های تزاری که برای سرنگونی بالشویک‌ها نبرد می‌کردند از طرف دیگر، مانع از این شد که جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان و گرجستان ثبات یابند.

شکست متحدین و پایان یافتن جنگ بین‌الملل در پائیز ۱۹۱۸، جمهوری‌های ماوراء قفقاز را از قید تسلط ترک‌ها و آلمان‌ها خارج ساخت. این جمهوری‌ها، با استفاده از الگوهای غربی، قوانین اساسی خود را تدوین و برای بسط دموکراسی در کشورهای خود مجدداً به کار پرداختند. ولی متفقین که هنوز ماوراء قفقاز را بخشی از امپراتوری روسیه محسوب می‌کردند، از شناسایی استقلال آذربایجان و ارمنستان و گرجستان و حمایت نظامی از آنها خودداری کردند. با وجود آنکه کمیسرهاى عالی بریتانیا در ماوراء قفقاز، یکی پس از دیگری، از عزم راسخ داغستانی‌ها، آذری‌ها، ارمنی‌ها، و گرجی‌ها به حفظ استقلال خود و ایستادگی در برابر قوای بالشویک از یک‌سو، و ژنرال‌های تزاری از سوی دیگر، به لندن و پاریس گزارش می‌فرستادند، شورای عالی متفقین همچنان از دادن کمک‌های مادی (اسلحه و مهمات و آذوقه) به ملل قفقاز خودداری می‌کرد و تهدیدی را که از سوی بالشویزم متوجه قفقاز بود، جدی نمی‌گرفت. در واقع، شورای عالی متفقین قصد نداشت از پیشروی بالشویک‌ها با نیروی نظامی جلوگیری کند. لردکرزن به فرماندهان قوای بریتانیا در دریای مدیترانه و دریای سیاه صراحتاً اعلام داشته بود که «ما نمی‌خواهیم شاهد یک فاجعه نظامی باشیم. چنانچه سربازان بریتانیا را در معرض خطری قریب الوقوع دیدید، در اسرع وقت ماوراء قفقاز تخلیه کنید».

در این میان، وقوع جنگ‌های مکرر بین سه جمهوری آذربایجان و ارمنستان و گرجستان که به علت اختلافات ارضی و مذهبی و قومی صورت می‌گرفت، لطمه شدیدی به قضیه استقلال این جمهوری‌ها وارد آورد و وحدت عمل میان هیأت‌های اعزامی آنها به کنفرانس صلح پاریس را غیرممکن ساخت؛ و برای دشمنان استقلال ماوراء قفقاز بهانه خوبی فراهم شد که استدلال کنند «ارمنستان و گرجستان و آذربایجان که توسط داشناک‌ها، منشویک‌ها، و مساواتی‌ها اداره می‌شوند قادر به حفظ نظم و امنیت و تامین یک زندگی مسالمت‌آمیز برای ملل خود نمی‌باشند.» به این ترتیب، قیام دلیرانه و تحسین‌برانگیز داغستانی‌ها، آذربایجانی‌ها، ارمنی‌ها، مقاومت قهرمانه، گرجی‌ها در برابر ارتش سرخ- به علت عدم حمایت متفقین و عدم اتحاد میان ملل قفقاز- درهم شکسته شد و قفقاز دوباره ضمیمه روسیه شد.

اکنون که بیش از هشتاد سال از آن تاریخ می‌گذرد و آذربایجان و ارمنستان و گرجستان دوباره استقلال خود را به دست آورده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که منافع قدرت‌های بزرگ در ماوراء قفقاز و اختلافات میان این سه جمهوری شبیه به همان منافع و اختلافاتی است که در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸ وجود داشت: در آغاز قرن بیست‌ویکم قدرت‌های خارجی همچنان به حل و فصل اختلافات در قفقاز علاقمنداند. میانجیگران بین‌المللی به شدت بر اصل تمامیت ارضی کشورهای ماوراء قفقاز تأکید می‌ورزند و مناطق جدایی‌طلب ناگور نوقره باغ، ابخازیا، اوستیای جنوبی، و چچن را (که بر اصل خودمختاری گروه‌های قومی تأکید می‌ورزند) مایوس کرده‌اند. مبالغ هنگفت سرمایه‌گذاری شده در استخراج و انتقال نفت دریای خزر، شرایط عادی همکاری منطقه‌ای و ثبات را فراهم کرده است. کشورهای محصور در خشکی (کشورهای آسیای مرکزی) برای حمل مواد خامشان به کشورهای ماوراء قفقاز احتیاج دارند. درآمدهای نفت و توریسم می‌تواند به تغییر شکل اقتصادهای منطقه کمک کند و رونق و رفاه به ارمغان آورد.

با این همه، احتمال معکوس شدن قضیه هم وجود دارد: علی‌رغم پیوندهای اقتصادی و ژئوپولیتیک میان سه کشور ماوراء قفقاز، قطب‌بندی قدرت در حال افزایش است؛ و این قطب‌بندی، در امتداد همان خطوط غلط سال‌های بعد از فروپاشی، اتحاد شوروی (که به جنگ میان آذربایجان و ارمنستان انجامید) به پیش می‌رود. از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی اخیر، مواضع قدرت را به نفع برخی و به ضرر برخی دیگر از این کشورها تقویت می‌کند. ماوراء قفقاز اکنون موزائیکی شگفت‌انگیز از اتحادهاست و هر یک از کشورهای آن در جستجوی حمایت یک یا چند قدرت خارجی است. ایالات متحده آمریکا، به عنوان یک تازه وارد، کوشش می‌کند برای خود نقشی عمده تامین کند و به همان اندازه از حضور روسیه و

جاه‌طلبی‌های ایران در منطقه بکاهد. حاصل کلام آنکه، مرحله بعدی در تاریخ قفقاز، با تفوق و برتری آمریکا و مقاومت روسیه رقم خواهد خورد.

## منابع و مأخذ:

### الف - فارسی:

۱. آفاناسیان، س، (۱۳۷۰)، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان: از استقلال تا استقرار رژیم شوروی، ۱۹۲۳-۱۹۱۷، تهران: انتشارات معین.
۲. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ۱۳۶۵-۱۳۷۴، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، سه جلد، تهران: ناشر فرق می کند، جلد اول و دوم.
۳. پیرن، ژ. [۱۳۴۴]، جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر، ترجمه رضا مشایخی، شش جلد، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، جلد اول.
۴. خاطرات ژنرال دنسترویل [تاریخ معلوم نیست]، ترجمه حسین انصاری، تهران: کتاب فرزانه.
۵. سایکس، پ. (۱۳۲۳)، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، دو جلد، چاپ دوم، تهران: چاپخانه رنگین، جلد دوم.
۶. فنخانی، ا. (۱۳۴۴)، سردار جنگل، تهران: [تاریخ معلوم نیست].
۷. لتزوسکی، (۱۳۵۶)، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل رائین، چاپ دوم، تهران: انتشارات جاویدان.
۸. مسعود انصاری، ع. (۱۳۵۱)، زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان، دو جلد، تهران: انتشارات ابن سینا.
۹. میروشنیکیف، ل.ی. (۱۳۵۷)، ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه ع. دخانیاتی، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرزانه.

### ب - خارجی:

1. Butler, R. and Wood ward, E.L. (eds.) (1948). **Documents on British Foreign Policy**, 1919-1939; First Series. London: His Majesty's stationary Office, Vol. II.
- 3- \_\_\_\_\_, (1949), **Documents on British Foreign Policy**, 1919-1939; First Series, London: His Majesty's stationary Office, Vol. III.
- 4- Butler, R. and Burry, J.P.T. (eds), (1962). **Documents on British Foreign Policy**, 1919-1939; First Series. London: Her Majesty's Stationary Office, Vol. XII.
- 5- Cheterian, V., (1997), **The US and Russia eye each other across the Caspian**, <http://mondedipli.com/1997/10/caspian>.
- 6- Kazemzadeh, F., (1951), **The struggle for transcaucasia, 1917-1921**, New York: philosophical Library Inc.